



گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه  
محمود عبداللهی



# تعاونیها

۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

الف: سرمایه شرکت:

فقهاء می گویند سرمایه شرکت (که یکی از دو عنصر اصلی شرکت است)، می بایست یک سرمایه بحساب آید. یعنی با توجه به اینکه در شرکت، سود و زیان به نسبت سهم هرکس تقسیم می شود، بنابراین افراد نمی توانند سرمایه های جداگانه ای داشته باشند.

به عبارت دیگر، سرمایه این واحد اقتصادی - مال الشركة - باید بطور مشاع تعلق به همه اعضاء داشته باشد، سهم هرکس جدا و مرزبندی شده از دیگران نباشد، بلکه عرفاً همه به یک سرمایه تبدیل گردد. در صورتی که سرمایه ها مثلاً به یک انبار و محل منتقل شده و وحدت عرفی پیدا کند، مسأله روشن است. ولی چنانچه این موضوع، یعنی وحدت آن ممکن نباشد، یکدیگر را در سرمایه خود شریک می سازند.<sup>۱</sup>

### ب - اعضاء شرکت:

#### شرایط عضویت یا ورود در قرارداد:

گفته شد یکی از دو عنصر اصلی شرکت، افراد هستند که مالک سرمایه شرکت می باشند، شرایطی که برای عضویت در قرارداد شرکت گفته شده، همان شرایطی است که در فقه برای کلیه قراردادهای اقتصادی لازم شمرده شده و بدینقرار می باشند.

۱ و ۲ - عقل و بلوغ، از نظر سن، فردی می تواند وارد شرکت شود که به حد قانونی رسیده باشد و گرنه حق تصرف در اموال خویش را ندارد و لذا نمی تواند طرف مبادله اقتصادی قرار گیرد. همچنانکه غیر عاقل نیز چنین است.

۳ - محجور نبودن کسانی که از رشد عقلانی برخوردار نیستند و در نتیجه تصرفات و فعالیت های اقتصادی آنها منطقی و عقلانی نیست و معمولاً فریب می خورند، نیز از تصرف در اموال خود ممنوع بوده و بنابراین بعلت عدم رشد به

---

(۱) عروة الوثقی صفحه ۵۷۲ مسئله ۴ تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۲۵ مسئله ۷ مستمسک ج ۱۳ ص ۲۵۷، جواهر ج ۲۶ ص ۲۹۲ - البتة در مورد «امتزاج» بحث زیادی بین فقهاء شده است، بعضی بطور واضح بیان کرده اند که منظور از آمیختن و خلط، همانست که بین دو یا چند کالا، تمییز و تشخیص نباشد، به گونه ای که یک چیز بحساب آید. چنانچه مرحوم شیخ طوسی در مبسوط می گوید: «ومن شرط الشركة ان یکون مال الشركة مختلطاً لا تمیز مال احدهما عن الاخر» یعنی شرط شرکت این است که «مال الشركة» مختلط باشد بطوری که از هم تمیز داده نشود.

در عروة الوثقی نیز این موضوع توضیح داده شده که آمیختن کالای شرکت در این حد کافی است که از هم تشخیص داده نشود.

عضویت در شرکت و هر قرارداد دیگر اقتصادی پذیرفته نمی شوند. هم چنین افراد دیگری نیز از پذیرفتن عضویت شرکت ممنوع می باشند مثل ورشکستگان که از طرف حاکم شرع ممنوع التصرف شده اند. این افراد نیز نمی توانند به هرگونه فعالیت اقتصادی - که به مقداری هم سرمایه نیاز دارد - بپردازند.

۴ - اختیار از آنجا که اجبار با حاکمیت اراده انسان سازش ندارد، افراد باید داوطلبانه عضو شده و طرف مبادله قرار گیرند. پس عضویت در شرکت آزاد است و اگر اجباری در بستن هریک از قراردادهای اقتصادی وجود داشته باشد، آن قرارداد محکوم به بطلان است.<sup>۱</sup>

#### اسلام، شرط عضویت در شرکت نیست

اسلام شرط عضویت در شرکت نیست بلکه افراد می توانند سرمایه های خود را به هم پیوند داده کار جمعی - خدماتی یا تولیدی - را بطور مشترک انجام دهند، اگر چه برخی مسلمان نباشند.

البته تحت عنوان کراهت، روایاتی وارد شده و در فقه نیز متعرض شده اند که شرکت مسلمان با کافر «ذمی» کراهت دارد ولی در یکی از روایات استثنائی وجود دارد که این استثناء بازگو کننده معیار کلی برای کراهت می باشد که بموجب آن، مکروه بودن، اختصاصی به کافر ذمی ندارد.

توضیح اینکه در حدیثی از امام ششم (ع) به نقل از علی ابن ابی طالب (ع) آمده است:

«کره مشارکة الیهودی والنصرانی والمجوسی الا ان تکون تجارة حاضرة لا یغیب عنها المسلم»<sup>۲</sup>.

یعنی مشارکت با یهودی، نصرانی و مجوسی کراهت دارد، مگر آنکه تجارتی باشد که مسلمان بر آن نظارت داشته باشد. (در عین حال که حرام

(۱) تحریر الوسیة، ج ۱ صفحه ۶۲۴.

(۲) وسائل الشیعة، ج ۱۳ صفحه ۱۷۶.

نیست و اشکالی ندارد).

این امر بخاطر این است که در یک کار اقتصادی بهتر است کسی مسئولیت را بعهده داشته باشد که چارچوبه‌ها و ضوابط دینی را رعایت کرده و آنها را زیر پا نمی‌گذارد و کسی که معتقد به حلال و حرام و ضوابط نیست بهتر است مباشرت و مسئولیتی را بعهده نگیرد مگر اینکه تحت مراقبت و نظارت مسلمان باشد که در این صورت کراهت نیز وجود نخواهد داشت. بنابراین آنچه باید رعایت شود و به عنوان یک معیار به آن می‌توان توجه کرد، ضوابط و مقررات است و لذا اگر مسلمانی هم لایبالی بوده و دقت در رعایت مقررات حلال و حرام نمی‌کند، مشمول همین کراهت است و با کافر ذمی از این نظر تفاوتی ندارد.<sup>۱</sup>

### ج - مقررات شرکت:

شرکت قراردادی، علاوه بر دو رکن اساسی که به آنها اشاره شد. دارای مقرراتی است که به عنوان اولی، لازم‌الرعاية می‌باشند اما با توجه به گسترش شرکتها می‌توان در آنها تغییراتی بوجود آورد و یا مقررات جدیدی به آنها افزود که ذیلاً به مهم‌ترین مقررات اشاره می‌کنیم.

### اول - آزادی خروج از شرکت

شرکت از قراردادهای «جایز» است و منظور از «جواز» این است که تداوم و باقی ماندن در آن، الزامی نیست. نتایج چنین امری بشرح زیر است:

**الف -** اعضاء هر وقت مایل باشند، می‌توانند اعلام انصراف نموده

و از شرکت خارج شوند.

---

(۱) مرحوم آية الله حاج سيد محمد كاظم يزدي در عروة الوثقى، در كتاب مضاربه، پس از نقل همین روایت چنین اظهار می‌دارد «و يمكن ان يستفاد من هذا الفرق كراهة مضاربه من لا يؤمن منه في معاملة من الاحتراز من الحرام».

یعنی ممکن است کراهت مضاربه (مشارکت) با هر کسیکه در معاملات و مبادلات خود از گناه پرهیز نمی‌کند، از این روایت استفاده شود. عروة الوثقى، صفحه ۵۷۶.

ب - در صورتی که هر یک از اعضاء شرایط لازم را از دست بدهند، عضویت آنها در شرکت بهم می خورد.

ج - فوت فرد نیز سبب می شود که عضویت وی در شرکت لغو شده و سهامش به ورثه برسد.

البته در صورتی که ورثه تمایل داشته و از شرایط لازم برخوردار باشند، ممکن است طبق ضوابط اساسنامه شرکت، به عضویت شرکت پذیرفته شوند.<sup>۱</sup>

در اینجا بنظر می رسد که اشاره اجمالی به دو مطلب دیگر ضروری باشد:

### ۱ - رعایت حق شرکت و عضویت که خارج می شود:

با استعفاء و خروج یک نفر باید هم حقوق فردی که از شرکت بیرون می رود، رعایت گردد و هم حق شرکت.

توضیح اینکه از نظر حقوقی، گاهی سهام عضو خارج شده به صورت کالاها و ابزار و آلات می باشد که مالکیت آن مشاع بوده و طبعاً خود آنها قابل تقسیم نیست (زیرا تقسیم موجب ضرر می شود) و از طرف دیگر، بدون موافقت عضو سابق که مالکیت بخشی از سرمایه را دارد - اگر چه بسیار اندک باشد - شرکت نمی تواند به کار و فعالیت خود ادامه دهد، زیرا مرتکب تصرف غاصبانه می شود. بنابراین راه حلی که وجود دارد این است که شرکت، سهم این عضو را از سرمایه (ابزار و کالاها و...) خریده و قیمت آن را به عهده گیرد و بصورت نقد به او پردازد تا بدین ترتیب، برای فردی که خارج می شود در اموال مشترک شرکت، حقی نمانده و در کار شرکت هم اختلالی بوجود نیاید. طبیعی است که تأخیر پرداخت، در مطالبات فردی که خارج شده، صحیح نیست مگر با موافقت وی.<sup>۲</sup>

(۱) جواهر الکلام ج ۲۶ صفحه ۳۰۶ مستمسک العروة ج ۱۳ صفحه ۲۶۷ و تحریر الوسیله ج ۱

صفحه ۶۲۶.

(۲) جواهر الکلام ج ۲۶ صفحه ۳۰۶ و تحریر الوسیله ج ۱ صفحه ۲۶۶.

البته موضوعی که باید بدان توجه داشت این است که:

## ۲ - محدودیت در خروج از شرکت

در شرایطی که عده‌ای دورهم جمع شده و یک واحد اقتصادی تشکیل داده‌اند، با توجه به نوپا بودن واحد، ممکن است احساس کنند که آزادی مطلق افراد در خروج از شرکت و مطالبه سهامشان، موجب تزلزل و عدم انسجام واحد اقتصادی می‌گردد. در این صورت، با اینکه بقاء در شرکت بطور طبیعی الزامی نیست، اعضاء می‌توانند با شرط ضمن قرارداد، یکدیگر را متعهد سازند که هیچ عضوی از این حق استفاده نکند. برخی از فقهاء خصوصاً این مسأله را توضیح داده‌اند که این صحیح نیست که افراد حق خروج از شرکت و استعفانداشته باشند، زیرا برخلاف دلالی است که شرکت را از قراردادهای «جایزه» می‌شمارد. بنابراین، به عقیده آنان چنین شرطی برخلاف «مقتضی» و اثر طبیعی عقد است.<sup>۱</sup>

اما اگر شرط ضمن عقد و توافق اعضاء بر این اساس باشد که افراد از این حق خود استفاده نکنند، این شرط صحیح بوده و لازم است به آن عمل شود.<sup>۲</sup>

اولاً: چون تقسیم «ماشین آلات» و مانند آن برای شرکت ایجاد ضرری کند، قانون «لاضرر» حاکم است و برای جلوگیری از ضرری می‌توانند از تقسیم آنها خودداری کنند و هیچ مرجعی نمی‌تواند شرکت را در این صورت وادار به تقسیم ابزار و آلات نماید. بنابراین اگر فرضاً نوع سرمایه و ابزار به گونه‌ای است که تقسیم آن ضرری متوجه شرکت نمی‌کند، طبعاً نوبت به پرداخت قیمت آن نمی‌رسد.

ثانیاً: در فرض بالا که سهم شریک خارج شده از خود سرمایه (کالاها و ابزار و...) باو داده نمی‌شود، تبدیل آن به قیمت، به اصطلاح فقهی از نوع قسمت به «تراضی» است، توضیح اینکه طبق تفصیلی که در کتب فقهی آمده در برخی از اقسام، بخاطر جلوگیری از ضرر دیگران، طالب تقسیم را به نوع خاصی از تقسیم وادار می‌کنند. اما در بعضی از شرایط نمی‌تواند اجبار و الزامی در بین باشد، بلکه باید با توافق همه، نوعی تقسیم انجام گیرد. احیاناً اگر توافق نشد، دادگاه صالح، اختلاف را فیصله می‌دهد.

(۱) البته نظر اکثر فقهاء این است که شرط نداشتن حق فسخ برخلاف «مقتضی» و اثر طبیعی قرار داد است، ولی برخی دیگر معتقدند «اطلاق و طبع» قرارداد این است که افراد بتوانند از شرکت خارج شوند و قرارداد، از عقود «جایزه» باشد، نه اینکه اثر طبیعی عقد این باشد. بنابراین نظر، متعهد ساختن یکدیگر ضمن قرارداد بر اینکه افراد در قرارداد باقی بمانند، هیچ مانعی ندارد. یعنی شرط مزبور صحیح است و معامله را لازم می‌سازد. مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی مدافع این نظریه است. عروة الوثقی، کتاب مضاربه، صفحه ۵۵۳.

(۲) جواهر الکلام ج ۲۶ ص ۳۴۱، مستمسک العروة ج ۱۳ ص ۵۵۱ و تحریر الوسیله ج ۱ ص ۲۲۶

مسئله ۱۳.

البته این شرط و تعهد، فقط یک حکم تکلیفی است نه حکم وضعی. یعنی برعهده افراد تنها وظیفه ای می گذارد و تخلف از آن گناه محسوب می شود. نه اینکه تخلف از آن اثر وضعی داشته باشد و موجب ضمان گردد. لذا صرف نظر از پشتوانه عقیدتی که افراد را وادار می نماید که به تعهدات خود عمل کنند و پیمان شکنی ننمایند، این امکان نیز وجود دارد که برای جلوگیری از این تخلف قوانینی وضع گردد و پشتوانه اجرایی نیز پیدا کند.

البته مانند مسائل قبل، اینکه در چه مواردی متعهد ساختن افراد و سلب آزادی خروج از شرکت، از اعضاء بنفع شرکت و تعاونیها می باشد، خود مسأله دیگری است و مسلماً موارد و شرایط متفاوت است.

شاید بتوان گفت که در بسیاری از موارد وجود آزادی در خروج از شرکت، خصوصاً در صورت گسترش آن، عامل مثبتی است. زیرا زمانیکه افراد احساس کنند هر وقت تمایل به ادامه عضویت در قرارداد ندارند می توانند از شرکت خارج شده و سهام خویش را مطالبه کنند، این موضوع سبب جذب بیشتر آنها می گردد. از طرفی اگر عملکرد واحد مزبور مثبت بوده و کارآئی خوبی داشته باشد، معمولاً انگیزه برای کنار رفتن، کمتر وجود خواهد داشت. همانگونه که گفته شد، گاهی نوپا بودن شرکت، اعضاء را وادار می دارد که به منظور استحکام قرارداد و آرامش و اطمینان نسبت به اقداماتی که انجام می گیرد، محدودیتهایی بوجود آورده شود که افراد از استعفاء و خروج، خودداری کنند و بنابراین از این نظر نیز شرکت می تواند قابل انطباق با شرایط مختلف باشد.

### دوم: محدودیت در سهام

به عنوان اولی، در مقدار سهام شرکت، محدودیتی وجود ندارد، بلکه میزان سرمایه گذاری - با توجه به امکانات و شرایط موجود و اهدافی که شرکت آنرا تعقیب می کند - بستگی به توافق خود اعضاء دارد، تساوی اعضاء در تصاحب مقدار سهام نیز الزامی نیست. از نظر شرکت ممکن است

سهام یک نفر چند برابر دیگری باشد. در عین حال اگر اعضاء مصلحت اقتصادی خود را در محدودیت مقدار سهام دیدند، می توانند میزانی را به عنوان حداکثر تعیین کنند و یا سهام شرکت را بطور مساوی تقسیم نمایند. بهر حال، این موضوع، بستگی به شرایط متفاوت مالی اعضاء دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف - در شرایطی که واحد اقتصادی، از گروهی تشکیل شده که از سرمایه های اندکی برخوردار بوده اند و با پیوستن به هم توانسته اند یک واحد اقتصادی مستقل تشکیل بدهند و مثلاً دولت هم بخاطر مسئولیت کلی خود در مورد رفع کمبود و خلأها و فراهم آوردن امکانات و ابزار کار، بخواهد شرکت را از اعتبارات و امتیازات خاصی برخوردار نماید، طبیعی است در چنین شرایطی، پیش بینی شود که اعطای وام، مشروط به دارا بودن مقدار محدودی سهام شرکت برای هر عضو باشد و یا هماهنگی ویژه ای بین سهام افراد برقرار گردد. زیرا آزادی در تصاحب سهام، سبب می شود کسانی که دارای امکانات زیادی بوده ولی استحقاق چنین امتیازی را ندارند، از آن برخوردار گردند. به عبارت دیگر، وقتی فرض شد که هدف از بوجود آوردن واحد اقتصادی گروهی (شرکت تعاونی) برقراری هماهنگی و توازن بوده، ممکن است احساس شود اگر هر فردی بتواند با هر مقدار سرمایه وارد تعاونی مثلاً تعاونی تولید شود و محدودیتی از این نظر حاکم نباشد سهام برخی ممکن است به چند صد برابر عضو دیگر برسد و طبعاً این حد از اختلاف، نه تنها موجب توازن و هماهنگی نمی گردد بلکه همین واحد تعاونی وسیله ای می شود برای زیاد شدن فاصله ها و جذب نیروی کار در خدمت شرکت.

ب - شرایطی وجود دارد که در مجموع، جذب سرمایه های بیشتر برفع اعضاء شرکت است.

نوع فعالیت تعاونی و یا شرکت، گاهی سرمایه طلب است و بنابراین، محدود ساختن افراد به تساوی در سهام، احیاناً سبب می شود از جذب سرمایه هایی که ممکن است بتواند در گسترش فعالیت آن مؤثر باشد، جلوگیری شود و آنرا از تحرک و کارایی لازم باز دارد. بنابراین، چنانچه



گفته شود: چون منظور اعضاء از تشكيل تعاونی و یا شرکت، ایجاد توازن و هماهنگی و رسیدن به استقلال اقتصادی می باشد و برای حفظ منظور فوق باید سرمایه های اعضاء مساوی باشد، بطور مطلق ادعای غلطی است. زیرا روشن است که مثلاً دوسه برابر شدن سهام برخی نسبت به بعض دیگر، سبب به هم خوردن توازن نمی شود. لذا از این نظر انگیزه ای عقلانی نیست که تساوی در سهام شرط شود، خصوصاً با توجه به قانون حق دخالت متساوی، که به هر نفر اجازه یک رأی می دهد. یعنی برخی هر چند سهام کمتری را مالک می باشند ولی در تصمیم گیری، حق دخالت متساوی دارند.

نکته دیگری که اجمالاً تذکر آن لازم است و سبب می شود که برای بوجود آمدن توازن اقتصادی در جامعه ب فکر محدودیت در سرمایه گذاری و تساوی مقدار سهام نباشیم، این است که باید دید آیا اصولاً تنها راه برای بوجود آوردن توازن، بستن دست و پای افراد برای رسیدن به ثروت بیشتر است و یا اینکه راه دیگری نیز وجود دارد، بدین معنی که اگر افرادی بخاطر استعداد و کارائی و تلاش بیشتر می توانند به ثروت و امکانات زیادتری دست یابند، آزادی آنها را در این جهت سلب نکنیم بلکه انگیزه های روحی و عوامل درونی آنها را بگونه ای بالا ببریم که با بهره گیری از ثروت خود در ایجاد توازن سهیم گردند. و در نتیجه توازن مقصود حاصل آید. طبعاً به مصلحت دانستن ایجاد محدودیت در سهام و مقدار آن، تا حدودی در این مسأله ریشه دار و بسیاری از مسائلی که در تعاونیها و سایر قراردادها و اصولاً در سیستم اقتصادی اسلام مطرح است، بهمین موضوع ارتباط پیدا می کند.

### کاردر شرکت

همانطور که در تعریف مشخص شد، شرکت قراردادی، دو عنصر اصلی داشت. یکی اعضاء و دیگری اموال و چنانچه خواهیم دید، باید رابطه این دو عنصر (افراد و سهامشان) در طول فعالیت اقتصادی صد درصد محفوظ باشد. لذا کاررکن اصلی شرکت نمی باشد.

تعاونیها که به عنوان یک قرارداد در فقه اسلامی با باب شرکت منطبق می باشد، کار از ارکان اصلی آن نمی تواند بشمار رود<sup>۱</sup> و اعضاء، به لحاظ این قرارداد، ملزم به کار کردن نمی باشند. ولی ذکر این نکته لازم است که رکن نبودن کار در عقد شرکت، به مفهوم نفی کلی آن نیست. که اعضاء حق فعالیت و کار کردن در چهارچوب شرکت را نداشته باشند. بلکه اعضاء می توانند خود در شرکت فعالیت کرده و یا کار در شرکت را به دیگران واگذار نمایند. و امر قابل توجه این است که می توان در آغاز تأسیس شرکت، مسأله تعهد اعضاء نسبت به کار در شرکت را پیش بینی نمود به این معنی که صاحبان سهام می توانند با شرط ضمن عقد، یکدیگر را ملزم سازند که بطور تمام وقت یا پاره وقت در شرکت کارکنند تا عامل (کارگر) و سهامداریکی باشد. چنین شرطی از جهت حقوقی اشکالی ندارد و منطبق با موازین فقهی است. اما اینکه چنین پیش بینی در مورد کار و مقدار آن به مصلحت است یا خیر، مطلب دیگری است که طبعاً به اهداف مقطعی اقتصادی بستگی دارد و نمی توان آنرا بطور کلی نفی یا اثبات نمود. زیرا در برخی شرایط، یکی شدن عامل و سهامدار و متعهد نمودن افراد به کار، ممکن است مصلحت اقتصادی و اجتماعی داشته و احیاناً ضروری هم باشد، ولی در برخی از شرایط و یا نسبت به افراد خاص ممکن است چنین نباشد. به عنوان مثال، به دو نمونه از این شرایط متفاوت، اشاره می کنیم:

الف - جعبی که دارای نیروی کار هستند اما سرمایه ندارند یا دارای سرمایه اندکی می باشند که پاسخگوی فعالیت مورد نظر آنها نیست. ولی این امکان برای آنها وجود دارد که با ضمیمه کردن سرمایه های خود به همدیگر و استمداد از دولت، شرکتی را بوجود آورده و با تعاون و همکاری خویش، از کارگری دولت و یا کارفرمایان بخش خصوصی رهایی یابند و به این طریق مستقلاً به فعالیت اقتصادی پردازند. با توجه به مسئولیتی هم که حکومت در امداد ضعیفان و بوجود آوردن توازن بعهده دارد، با دادن وام و امتیازات

(۱) برخلاف بعضی از تعاونیهای متداول که کار از ارکان آن می باشد.

خاص، سعی خواهد کرد چرخ اقتصادی این چنین جمعی را به حرکت درآورد تا بتوانند مستقلاً فعالیت نموده و احیاناً با بوجود آمدن رقابت، امکان حاکمیت سرمایه‌داران استثمارگر را منتفی کنند<sup>۱</sup> در این شرایط، اگر محدودیتهایی برای ورود افراد در این جمع نباشد و هرکس بهر صورت و با هر مقدار سهام و بدون در نظر گرفتن شرایطی بخواهد وارد شرکت شود، طبعاً از هزینه‌هایی که از اموال عمومی و دولتی برای امداد ضعیفان در نظر گرفته شده، استفاده صحیح نخواهد شد. زیرا نبودن محدودیت، سبب می‌شود افرادی که دارای سرمایه و ابزار کافی هستند، باین سازمان و گروه پیوسته و از بیت‌المالی که استحقاق آنرا ندارند، استفاده نمایند. لذا تعهد نسبت به کار تمام وقت یا پاره وقت سهامداران، میتواند از عوامل محدود کننده‌ای باشد که از این امر جلوگیری کرده و آنرا کنترل نماید تا فقط افرادی که بخاطر نداشتن دست‌مایه قادر به فعالیت مستقل نبوده‌اند، از امدادهای بیت‌المال و حکومت استفاده نمایند.

ب - در جامعه همیشه افرادی یافت می‌شوند که اصولاً نمی‌توانند مولد باشند. زیرا قادر بر کار نیستند، مانند بازنشستگانی که دارای سرمایه‌هائی هستند. اینها اگر چه از نیروی کار محروم شده‌اند ولی با سرمایه و پس‌اندازی که دارند، می‌توانند در یک واحد اقتصادی گروهی نقش مثبت داشته باشند. شرط نبودن کار در شرکت تعاونی باعث می‌شود که این طبقه فاقد توان کار، با عضویت در شرکتهای تعاونی، هم زندگی خود را بدون تکیه بر دولت تأمین کنند و هم پس‌اندازها، بجای راکد ماندن، در جریان فعالیتهای اقتصادی قرار گیرد.

خلاصه آنکه از نظر حقوقی، کارکردن اعضاء شرکت (باتعاونی) الزامی نیست، زیرا اعضاء و سهام، عناصر اساسی شرکت را تشکیل می‌دهند. در عین حال، متعهد ساختن افراد بر کار تمام وقت یا نیمه وقت کاملاً قابل

---

(۱) البته اینکه امداد دولت نباید به گونه‌ای باشد که به کارفرمایی مطلق دولت منتهی شود و یا همیشه لازم باشد دولت این عده را تغذیه کند، مطلب دیگری است که در جای خود مطرح خواهد شد.

پیش بینی است و می توان با شرط ضمن قرارداد این موضوع را عملی کرد.<sup>۱</sup> اما تصمیم بر چنین توافقی را شرایط و اهداف مقطعی و سیاستهای خاص اقتصادی تعیین می کند و نمی توان مصلحت بودن آنرا بطور کلی، نفی یا

#### (۱) معیارهای شروط صحیح و غلط قراردادها:

چون یک سلسله اموری وجود دارد که خود «قرارداد بستن»، نسبت به آنها نفیاً یا اثباتاً الزامی ندارد، ولی طرفین می توانند با قید کردن در ضمن عقد، یکدیگر را نسبت به آن متعهد سازند. از آن جا که انطباق قرارداد شرکت با شرایط مختلف و هماهنگی آن با تعاونیها، بستگی به همین شرایط ضمن قرارداد دارد لازم است معیار تشخیص شرطهای صحیح از باطل را ارائه دهیم تا محک و ضابطه ای باشد برای کلیه مواردی که طرفین احساس می کنند لازم است در قرارداد بوسیله شرط ضمن عقد پیش بینی هایی بنمایند.

از کتب فقهی استفاده می شود که شرطهای ممنوع پنج مورد است. بدین معنی که ملزم ساختن عضو شرکت و یا عضو هر قرارداد اقتصادی، به چیزی (بوسیله شرطی) که خود قرارداد نسبت به آن ساکت است، در غیر این پنج مورد صحیح بوده و هرگونه پیش بینی که داخل این پنج مورد نباشد، مانعی ندارد. این موارد ممنوع عبارتند از:

۱- شرط برخلاف ماهیت قرارداد، یعنی شرطی که با ارکان قرارداد در تضاد است. مثل اینکه در قرارداد خرید و فروش، شرط شود که خریدار در برابر کالایی که دریافت می کند عوضی نپردازد. طبیعی است که این چنین شرط و پیش بینی، با ماهیت خرید و فروش، ضدید دارد زیرا اگر تصمیم بر خرید و فروش است، یک رکن اساسی خرید و فروش عوض است و رکن دیگر آن کالا. و یا مانند اینکه در قرارداد شرکت، یک نفر بخواهد در شرکت عضویت داشته باشد ولی شرط کند که او سهم اشتراکی نداشته باشد. در حالیکه یکی از دو عنصر شرکت «سرمایه» است.

۲- شرط برخلاف آثار طبیعی قرارداد مانند اینکه در خرید و فروش، تحت عنوان «شرط ضمن عقد»، پیش بینی کنند که خریدار مالک کالائی که می خرد نباشد و یا فروشنده مالک عوضی که دریافت می کند نگردد. این نوع شرطها با «مقتضای عقد» و اثر طبیعی قرارداد سازش ندارد و باطل است. زیرا اثر خرید و فروش، مالک شدن کالا و یا عوض است.

۳- شرط برخلاف دلیلهای ویژه یعنی شرطهایی که هر چند برخلاف ماهیت قرارداد و آثار طبیعی آن نیست اما دلایل خاصی وجود دارد که آن شرایط صحیح نمی باشد. طبیعی است که شرط کردن برخلاف آن دلایل باطل می باشد. مثلاً اگر از دلایل خاص استفاده شود که قرارداد شرکت، الزام آور نیست و خروج از آن آزاد می باشد، در چنین فرضی شرط لزوم آن در ضمن عقد صحیح نخواهد بود، اگر چه با اثر طبیعی شرکت و ماهیت آن منافاتی ندارد. و یا اینکه در قرارداد ازدواج، ضمن عقد، این چنین پیش بینی کنند که زن حق ارث از مرد نداشته باشد. این موضوع برخلاف ادله موجود در کتاب و سنت می باشد و بنابراین درست نیست. البته تعهد به استفاده نکردن از این نوع حقوق، مطلب دیگری است که بعداً ذکر خواهد شد.

۴- شرطهای حرام، هیچ کار حرامی را نمی توان در ضمن قرارداد شرط کرد و بعهد یكدیگر گذارد. به عبارت دیگر نباید در ضمن قرارداد، شرطهایی نمود که موجب زیر پا گذاردن مقررات الهی شود. مثل اینکه در ضمن قرارداد خرید و فروش و یا اجاره یا شرکت شرط شود که هر دو یا یکی از اعضاء ستمگری را کمک کنند و یا مشروبات الکلی صرف نمایند و یا مرتکب عمل حرام دیگری گردند. اینگونه شرطها نیز ممنوع است.

اثبات نمود، ولی مسلماً تجزیه و تحلیل صحیح و دقیق در باره بازتابهای اقتصادی تعهدها، وضع مقررات در یک قرارداد و نیز مهمتر از همه، الهام از نظام اقتصادی اسلام (که نه شرقی و نه غربی است)، می‌تواند، ما را در رسیدن به آنچه مصلحت است، یاری نماید.

### توافق اعضا

به عنوان اولی هرگونه تصرفی که در «مال الشركة» بعمل آید، باید با توافق همه اعضا باشد یعنی نوع فعالیت اقتصادی، نوع تولید، تعیین کسانی که می‌خواهند مدیریت و سازماندهی کار را به عهده گیرند، محلی که از آنجا مواد و یا کالا تهیه می‌شود، نقطه‌ای که محصول به فروش می‌رسد، خصوصیات افرادی که برای کار دعوت می‌شوند، میزان حقوق و بالاخره کلیه تصمیم‌گیریهایی که در مورد شرکت انجام می‌شود، باید با توافق جمیع اعضا باشد و این مسأله چند موضوع را مسلم می‌سازد که عبارتند از:

الف - اکثریت معیار نیست. یعنی توافق اکثریت نمی‌تواند معیار برای تصمیم‌گیری باشد.

ب - هر فرد دارای یک رأی است نه اینکه تعداد آراء به نسبت سهام افراد تغییر کند، زیرا مالکیت آنها مشاع و آمیخته به هم می‌باشد و تصمیم‌گیری در مال همه، صورت می‌گیرد و توافق همه شرکاء لازم است. بنابراین مقدار و اندازه سرمایه، از این جهت نقشی ندارد.

ج - هم چنانکه گفته شد، هر فرد دارای یک رأی است، بنابراین نوع فعالیت شرکت در این مسأله تأثیری ندارد. یعنی اینگونه نیست که در کارهای تولیدی، مقدار سهام در تعداد آراء مؤثر بوده ولی در کارهای خدماتی، مقدار سهام دارای نقش نباشد، بلکه در هر فعالیتی هر فرد یک رأی دارد و توافق همه اعضا در اتخاذ تصمیم برای فعالیت شرکت، لازم است. ادامه دارد

د - شرطهای غیر منطقی، پیش‌بینی‌ها و توافق‌هایی نیز که اصولاً هیچ‌گونه انگیزه عقلانی ندارد و به عبارت دیگر نغو و غیر منطقی است، ممنوع می‌باشد.

بنابراین، در کتب قراردادهای هرگونه شرطی که داخل این پنج عنوان نباشد، توافق نسبت به آن بی‌اشکال است و افراد می‌توانند یکدیگر را نسبت به آن ملزم سازند. کتاب البیع ج ۵ ص ۱۴۳ - مکاسب ص ۲۷۵ - مستصک العروة الوثقی ج ۱۳ - ص ۳۲.